هو الله - يار عزيز مهربان تحرير بليغ که به تاريخ چهارم مارت سنهٔ ١٩٠١مورّخ بود رسيد.

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



# ١٨٦

### هو الله

يار عزيز مهربان تحرير بليغ که به تاريخ چهارم مارت سنهٔ ١٩٠١مورّخ بود رسيد. از حديقهٔ عنوانش بوی خوش به مشام رسيد دماغ جان معطّر شد و قلب منوّر و مشام معنبر گشت زيرا مضمون به معانی وفا مشحون و فحوی دقائق سرّ مکنون. شکايت از جنگ و جدال و حرب و قتال در خطّهٔ ‌افريک نموده بوديد و بيان تأسّف فرموده بوديد که آيا اين خصومت اهل غرور بی فاصله و فتور مستمرّ در اعصار و دهور است يا آن که دلبر دلنشين الفت و محبّت در انجمن عالم روزی جلوه خواهد نمود؟ آنچه از قلم اعلی صادر البتّه ظاهر و باهر خواهد شد ولی هنوز عالم انسانی بتمامه مستعدّ اين کامرانی نيست اندک اندک اين موهبت آسمانی از افق جان و وجدان طلوع کند. و چون اين پرتو منير در اوج رفيع و قطب اثير بدرخشد ظلمات شديده زائل گردد و انوار وحدت الهيّه بسيط زمين را احاطه کند. طفل رضيع بايد سالها درآغوش پدر پرورش يابد تا به سنّ رشد و بلوغ رسد الآن بدايت آن صبح نورانی است اندک اندک پرتوی چون شفق صباح مشهود و محسوس ميشود. اميدواريم که به عون و عنايت الهی و فضل و موهبت غير متناهی آگاهی کماهی حاصل گردد و ميمنت و مبارکی صلح و صلاح و فوز و فلاح و دوستی و آشتی ظاهر و واضح شود. هر چند به حسب قرون اولی و تجربهٔ قرون وسطی و وقوعات قرن اخير اين قضيّه ‌امر عسير بلکه ممتنع التأثير مينمايد امّا چه بسيار امور که در ايّام سلف ممتنع و معسور ولی حال آسان و ميسور بهمچنين اين موهبت که آسايش جهان آفرينش است اميدواريم که شاهد انجمن گردد و روش و پرورش و آرايش بنی آدم شود .

ای يار مهربان خصومت اگر از هر طرف باشد وقوعش غريب و عجيب نه ولی با وجود عدم مقاومت و نهايت ملاطفت بالعکس از طرف مدّعيان مداومت در مخاصمت اين بسيار غريب است و بعيد. مثلاً ملاحظه فرمائيد که حضرت روح الله روح الوجود له‌ الفداء و يا خود سرمستان صهبای او حقيقت محبّت و ملاطفت و وحدت و الفت را تمثال مجسّم و مثال مشخّص بودند با وجود اين اسرائيل آن شخص جليل را عدوّ بی مثيل شمرد و مرکز بغض و عدوان و هادم بنيان گفت، هدف سهم و سنان نمود و فرياد الامان برآورد آن نور هدی را ظلمت دهماء دانست وآن مير وفا را مار هائل جفا شمرد و الی الآن زبان تقبيح به حضرت مسيح گشايند و با منظری قبيح آن وجه صبيح مليح را مسيخ نامند ولی در بازار جوهريان آن گوهر تابان را جلوهٔ لعل بدخشان است و در نظر اهل بصيرت آن نيّر حقيقت را نمايش مهر رخشان. عاقبت غوغاء و ضوضاء بگذشت و غبار مفتريات بنشست حقيقت عيان شد و مدّعيان رسوای عالميان اساس تعاليم الهی مرصوص شد و صلح و صلاح و فوز و فلاح و محبّت و سلام منصوص گشت جهان گلشن الهی شد و کيهان مرکز انجمن رحمانی اقوام و قبائل متخاصمه ملل متحابّه گشت و شعوب و طوائف متباعده‌ امم مقاربه بلکه متعانقه گرديد تا آنکه فضائل و خصائل روحانيّه حقيقت‌ انسانيّه را تزيين کرد و تعاليم و نصائح الهيّه جبابرهٔ خونخوار را غمخوار بلکه سرور ابرار نمود .

مقصود اين است که قوم جهول ابن بتول را مصلوب نمودند و مبغوض و مغضوب شمردند با وجود اين آن حضرت ربّ اهد قومی انّهم لا يعلمون فرمودند معذلک زبان بشکايت گشودند و صد هزار روايت نمودند زيرا در حقّ مسيح اراجيفی در کتب تلمود مرموز که سزاوار درندهٔ جهانسوز اين است غريب و عجيب .

بر من مسکين جفا دارند ظنّ که وفا را شرم می آيد ز من

پس بايد که محرمان حريم حکمت رحمان و روحانيان بزم محبّت يزدان در عبوديّت آستان حقيقت بکوشند و غمخوار و مهربان با جهانيان باشند هر زخمی را مرهم گردند وهر دردی را درمان شوند و هر خائفی را ملجأ امن و امان و به روايت و شکايت و حکايت مدّعيان محزون و دلخون نگردند زيرا الحمد لله مانند آن جناب منصفان را بصيرتی و دانايان را در تحرّی حقيقت استعداد و کفايتی البتّه حرارت آتش حقد و حسد را احساس نمايند و لطافت نسيم جانبخش گلشن وفا را ادراک کنند و گوش به عربده و فرياد اهل جفا ندهند متينند و رزين و پر صبر و تمکين وعاقبت حقيقت البتّه مشهود اولی الابصار گردد،

جغد ها بر باز استم ميکنند پر و بالش بی گناهی ميکنند
جرم او اينست کو باز است و بس غير خوبی جرم يوسف چيست پس؟

از تأسّف آن جناب در محاربات حاضره بسيار متأثّر شدم فی الحقيقه اهل حميّت را سبب حسرت است و انسان را مورث احزان بی پايان اميد از فضل ربّ ودود چنان است که عاقبت مخمود گردد و سهم و سنان به امن و امان تبديل شود و نائرهٔ حرب و ضرب به بارقهٔ حبّ و فرح و طرب مبدّل گردد . عبّاس ، ٨ نيسان سنهٔ ١٩٠١

